کهن‌نامهٔ ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال سوم، شمارهٔ اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۱-۱٤

نقدی بر *طوطی‌نامهٔ* عماد بن محمد الثغری، شرح و تصحیح شمس‌الدین آل احمد

علی‌اصغر باباصفری*
حسن زیاری**

چکیده

کتاب *جواهرالاسمار* از کتاب‌های داستانی منثور فارسی است که به‌سبب داشتن داستان‌های دل‌انگیز و جذاب از دیرباز مورد توجه و علاقهٔ فارسی‌زبانان بوده است. این کتاب سال‌ها پیش به اهتمام شمس‌الدین آل احمد به چاپ رسید و در دسترس مشتاقان ادب فارسی قرار گرفت. به‌رغم آن‌که مصحح در طبع کتاب تلاش فراوانی کرده است، تصحیح و حواشی و توضیحات کتاب کاستی‌هایی دارد که برشمردن و اصلاح آن‌ها ضروری به‌نظر می‌رسد. در این مقاله کوشش شده برخی نواقص و کاستی‌های این کتاب رفع شود و معنای بهتری برای برخی عبارات عربی و واژگان کتاب عرضه گردد.

کلیدواژه‌ها: *طوطی‌نامه*، تعلیقات، تصحیح، شمس‌الدین آل احمد، نقد.

۱. مقدمه

کتاب *طوطی‌نامه* یا *جواهرالاسمار* از آثار منثور روایی است که در قرن هشتم هجری تصنیف شده است. دربارهٔ نویسندهٔ کتاب، عماد بن محمد الثغری، آگاهی چندانی نداریم و حتی ضبط صحیح نام او (النغری یا التغری؟)، هم‌چنان نامشخص است. دربارهٔ احوال او

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان Babasafary@yahoo.com
** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان Hasan.ziari@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/٤/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/٤

همین‌قدر می‌دانیم که معاصر سلطان علاءالدین محمد خلجی (حک: ۶۹۵–۷۱۵ق) بوده؛ یعنی در نیمهٔ دوم قرن هفتم و نیمهٔ اول قرن هشتم می‌زیسته و کتاب خود را به نام آن سلطان فراهم آورده است.

نظر به ناشناخته‌بودن عنوان اصلی کتاب (*جواهرالاسمار*) و مشابهت محتوای آن با داستان *طوطی‌نامه*، مصحح کتاب عنوان *طوطی‌نامه* را بر این کتاب نهاده است که خالی از اشکال نیست و شایسته‌تر آن بود که به همان نام اصلی، یعنی *جواهرالاسمار*، اکتفا می‌شد. از این کتاب چند تحریر متفاوت وجود دارد که مشهورترین آن‌ها متعلق به ضیاء نخشبی است و چندسالی پس از تدوین کتاب *ما نحن فیه* گرد آمده است. ضیاء نخشبی تلخیصی از *جواهرالاسمار* به‌دست داده است که آوازهٔ آن، به‌علت سادگی و روانی، بیش‌تر از کتاب عماد بن محمد است، اما «از میان این تحریرها، تحریر اصیل همان است که عماد بن محمد با انشایی مترسلانه ... فراهم آورده است» (صفا، ۱۳۵۳: ۵/ ٤١). اصل کتاب شامل ۷۲ داستان بوده است ولی صاحب ترجمه، به ذوق شخصی، از آن میان ۵۲ داستان را انتخاب و *جواهرالاسمار* را مدون کرده است.

حکایت‌هایی که طوطی در این ۵۲ شب نقل می‌کند موضوع اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. چکیدهٔ داستان چنین است:

بازرگانی صاعد نام طوطی سخن‌گویی را از بازار به قیمتی گزاف خریداری می‌کند. طوطی با فراست و پیش‌گویی‌های خود بازرگان را متمول می‌سازد. نظر به زیرکی طوطی، بازرگان در سفری که پیش رو دارد مسئولیت حفظ و نگه‌داری همسر خود، ماه‌شکر، را بر عهدهٔ طوطی می‌نهد و به همسر خود سفارش می‌کند که پیش از هر کاری با طوطی مشورت کند. با رفتن بازرگان، ماه‌شکر با مشاهدهٔ جمال و زیبایی امیرزاده‌ای در رهگذر خود مفتون و شیفتهٔ او می‌شود و هرشب، به قصد دیدار محبوب، آهنگ خروج از خانه می‌کند ولی، پیش از حرکت، با طوطی مشورت می‌کند و طوطی، با زیرکی، با نقل داستانی دل‌انگیز که تا سحرگاه ادامه می‌یابد ۵۲ شب ماه‌شکر را از تخطی و ترک عفاف بازمی‌دارد تا آن‌که سرانجام صاعد بازرگان از سفر بازمی‌گردد.

این کتاب، سال‌ها پیش، به اهتمام شمس‌الدین آل احمد با مقدمه و حواشی مبسوط و مفصل، در سلسله‌کتاب‌های انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، به چاپ رسید. وی، به توصیهٔ مجتبی مینوی، به تصحیح تک‌نسخهٔ *جواهرالاسمار* همت کرد. کتاب مشتمل بر ٦٠ صفحه مقدمه، ۵۳۱ صفحه متن، و ۱۸۰ صفحه حواشی و تعلیقات و فهرست‌های چندگانه است.

مصحح، در تصحیح و تهذیب کتاب، تلاش بسیاری کرده است به‌خصوص در مقدمه به تحلیل و بررسی داستان همت گماشته و با جداول و نمودارهای متعدد سعی در روشن‌ساختن زوایای داستان کرده که همین مقدمه موجب تمجید و تحسین برخی محققان شده است (روشن، ۱۳۵۳: ۱۰۵). پوشیده نیست که ایشان در احیای یکی دیگر از میراث‌های منثور فارسی جهد وافر کرده‌اند، لیکن در مواردی چند دچار لغزش شده و، در تصحیح و تعلیقات و معانی داده‌شده در فهرست لغات کتاب، به اشتباه رفته‌اند. در این مختصر، کوشش شده است برخی از این اشکالات و نقایص با ذکر اصلاح آورده شود.

۲. اغلاط متن

۱. در صفحهٔ ۲۷، در جملهٔ «ناخدا و قرابتانش را در کار پسر عاری و انفتی لاحق و متصل می‌گشت»، مصحح ضبط درست «ناخداه» را از متن خارج کرده، به حاشیه برده، و به‌صورت «ناخدا» در متن وارد کرده است. استعمال «هـ» پس از «الف» در کلماتی نظیر شناه، جداه، سرماه، و گرماه در متون ادب پارسی نظایر فراوانی دارد «و گویا در بعضی از لهجه‌ها در آخر کلمات مختوم به الف این هاء، مانند هاء سکت عربی می‌آمده است» (محمدبن منور میهنی، ۱۳٦٦: ۲/ ٤٨١). اما ظاهراً این اصل در شعر متفاوت بوده است، چنان‌که شمس قیس رازی آورده است: «و بعضی شعرا در آخر برنا و یکتا و دیبا و قبا حرف هاء درمی‌آرند و در قوافی‌هایی استعمال می‌کنند» (شمس قیس، بی‌تا: ۲٤۷). برای مشاهدهٔ همین صورت کهن، ذیل کلمه‌های «ناخداه» و «خداه»، در *لغت‌نامهٔ* دهخدا شواهدی آمده است:

دانش نبود آن‌که پیش شاهان　　یکتاه قدت را کند دوتاهی

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ٤۳۱)

یکی در برش پرنیانی‌قباه　　یکی بر سرش خسروانی‌کلاه

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۰)

۲. در صفحهٔ ۳۲، در جملهٔ «با هرکه درین باب مشاورت کرد ... جمله را گفتار طوطی صواب نمود؛ اشارت بر مصارعتش کردند و در آن باب ترغیب فرمودند» کلمهٔ «مصارعت» خطا و «مسارعت» درست است.

۳. در صفحهٔ ۳٤، در سطر آخر آمده است که «پس از آن، به طریق طنز و طیب باز نمود

که ...» کلمهٔ «طیب» خطا و «طیبت» صحیح است. طیبت به‌معنای مزاح و شوخ‌طبعی است و به قرینهٔ متنی با کلمهٔ «طنز» بیش‌تر تناسب دارد. طیب در معنای بوی خوش کم‌ترین ارتباطی با جمله و کلمهٔ مترادف (طنز) ندارد.

٤. در صفحهٔ ۳۵، در جملهٔ «ناگاه چشم امیرزادهٔ همسایه با جمال او چهار شد»، گویا افزودن کلمهٔ «دو» قبل از «چهار» ضروری باشد. فعل مرکب «دوچهارشدن» یا «دوچهارخوردن» در اصل کلمه «دوچار» و «دچارشدن» است و در اصل در معنای روبه‌روشدن و مقابل‌شدن با کسی بوده است (منشی، ۱۳۸۲: ۱۰۷). این ظن را شواهد دیگری، که در متن کتاب *جواهرالاسمار* و دیگر متون منثور فارسی وجود دارد، تأیید می‌کند: «قضا را، زاهدی متعبّد با او دوچهار خورد» (الثغری، ۱۳۵۲: ٥٠٤)؛ «با زن اعمی، از راه حرام‌خواری، دوچهار خورد» (همان: ٤٤٦)؛ و «قطاع طریق دوچهار خوردند و مبلغ اسباب و متاع را ببردند» (همان: ۱۰۱). شواهد دیگری نیز در *کلیله و دمنه* می‌توان یافت: «پیل مستی با او دوچهار شد» (منشی، ۱۳۸۲: ۱۰۷)؛ «در راه، خوگی با او دوچهار شد» (همان: ۱۷۲).

۵. در صفحهٔ ٥٠، بیت:

اسب و چاکر که چون نیابد نان ندود اسب و چاکرش نرود

گویا به‌صورت زیر درست‌تر باشد:

اسب و چاکر که سیم و جو ندهی نرود اسب و چاکرت برود

(نسوی، ۱۳٦٥: ۱۷۳)

٦. در صفحهٔ ٨٤، در بیت:

هرچه در آینه جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند

مصحح کلمهٔ «پخته» را به حاشیه برده و کلمهٔ «خام» را، بی هیچ دلیل مستدلی، انتخاب کرده است. البته، ناگفته نماند که برای این مثل در شکل «خشت خام» شواهدی می‌توان آورد، مانند این بیت مولوی:

اندر آیینه چه بیند مرد عام که نبیند پیر اندر خشت خام

(مولوی، ۱۳۷۹: ٦/ ٩٦)

لیکن این بیت از قدیم به همین شکل خوانده می‌شده است. در *امثال و حکم* دهخدا

این بیت به هر دو صورت مضبوط است و البته صورت مورد تأیید ما مسبوق به سابقه است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱/ ٤۹، ۱۹۲۰/٤). ایراد ما بر سر این است که مصحح، ضبط تک‌نسخهٔ متن را، به پشتوانهٔ تداول امروزی ضرب‌المثل، تغییر داده است و حال آن‌که در دیگر آثار منظوم و منثور فارسی نیز برای استعمال این بیت به همین شکل (خشت پخته) نمونه‌هایی می‌توان یافت (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۸۰؛ ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ٦۰؛ جوینی، ۱۳٦۷: ۲/ ۸۰).

۷. در صفحهٔ ۸۹، در جملهٔ «و طوطی را بدان شروط من زید کرد»، بی‌شک صورت درست عبارت «من زید»، «من یزید» است. «من یزید» جمله‌ای است عربی در معنی «چه‌کسی می‌افزاید و اضافه می‌کند» و در معنای اصطلاحی به «حراج» اطلاق می‌شود. در بیتی از حافظ، عبارت مذکور در همین معنا آمده است:

بی‌معرفت مباش که در من یزید عشق　　اهل نظر معامله با آشنا کنند

(حافظ، ۱۳٦۲: ۳۹۸)

۸. در صفحهٔ ۱۹٦، صورت کهن و اصیل نام همسر فرعون، «ایسه»، به سلیقهٔ مصحح، به «آسیه»، صورت متداول و مشهور آن، تغییر یافته است و در تعلیقات همان صفحه نیز بر این ضبط تأکید و اصرار شده است. «ایسه» صورت دیگر نام همسر فرعون است که در دیگر متون منثور فارسی نیز شواهدی برای آن وجود دارد و بهتر بود که مصحح همان صورت را، به‌رغم غرابت آن، در متن باقی می‌گذاشت. اسم «آسیه» به دو صورت «ایسه» و «ایسیه» در متون تفسیری بسیار به‌کار رفته است. برخی شواهد آن چنین است: «آن‌چه رفته بود با ایسه بگفت» (نیشابوری، ۱۳۸۲: ۱۸٦)، «چون به نزد ایسیه بردند» (متینی، ۱۳۵۲: ۱۱۱)، و «ایسیه گفت رضی‌الله عنها» (همان: ۱۰۹).

۹. در صفحهٔ ۲۰٦، در بیت:

الح علی السقم حتی العبه　　و مل طبیبی جانبی و الفواید

بیت از قصیدهٔ معروف مُتنَبی به مطلع «عواذل ذات الخال فی حواسد/ و ان ضجیع الخود منی لماجد» است. صورت صحیح مصراع اول این‌گونه است:

الح علی السقم حتی الفته　　و مل طبیبی جانبی و العوائد

(متنبی، ۱٤۲۸: ۲٤٤)

معنای بیت چنین است: «بیماری چندان در من پایدار ماند که با آن الفت گرفتم و طبیب و عیادت‌کنندگان از من ملول شدند».

۱۰. در صفحهٔ ۲۰۸، شگال در وصیت به دخترِ رای بدو اندرز می‌دهد که در کسوت مجانین درآید و تظاهر به دیوانگی کند و این‌که «اعضای شریف را به جلاب بیالایی و مواضع شرم را به وحل و خلاش بپوشی». در این عبارت «جلاب» غلط و «خلاب» درست است.

۱۱. در صفحهٔ ۲۵۹، بیت:

کدامین سرو را داد او بلندی که بازش هم نداد از ...

به‌علت این‌که در نسخهٔ اصل نانوشته و محو بوده، ناقص درج شده است. صورت کامل بیت چنین است:

کدامین سرو را داد او بلندی که بازش هم [خم؟] نداد از دردمندی

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱٦٤)

۱۲. در صفحهٔ ۲۷۸، در مصراع «یک روز که خندید که سالی بگریست»، فعل «بگریست» خطاست. مصراع صحیح این است: «یک روز که خندید که سالی نگریست». این مصراع در رباعیات باباافضل کاشانی نیز آمده است:

گل گفت به بلبل که مرا روزی نیست من خشک شوم تو شاد چون خواهی زیست
بلبل به زبان حال با او می‌گفت یک روز که خندید که سالی نگریست

(باباافضل کاشانی، ۱۳٦۳: ٤۳؛ نیز ← سعدالدین وراوینی، ۱۳۷٦: ۱۱۰؛ نسوی، ۱۳۷۰: ٤۰)

۱۳. در صفحهٔ ۳۰۷، در جملهٔ «شمه‌ای از مکامن و مکیدت و ذره‌ای از نتایج خدیعت ایشان نمودار کرده آمد»، مابین کلمات «مکامن» و «مکیدت» واو زائد می‌نماید.

۱٤. در صفحهٔ ٤٤۳ در بیت:

قضی‌الله ماشاء حکمه ففیما اضطرابک والامر و حق

مابین دو کلمهٔ «الامر» و «حق» واو زائد می‌نماید.

۱۵. در صفحهٔ ۵۰٦، در جملهٔ «غرض من از نمودار این داستان همه آن است [که] نباید که چون این سرّ کسی بشنود ...»، افزودن «که»، چنان‌که در میان قلاب اضافه شده است، ضروری می‌نماید.

۳. اغلاط توضیحات

۱. در تعلیقات صفحهٔ ٤۳، در یادداشت بر جملهٔ «تا یکی شبی که بتان سیارات بر تخت سپهر به جلوه‌گری درآمده بودند و صنم خانهٔ گیتی را از هفت و نه خویش بیاراسته ...» آمده است که «هفت و نه» به‌معنی «هفت آرایش را انجام‌دادن» است. معنای داده‌شده در لایهٔ دوم معنایی این جمله قرار می‌گیرد و در معنای صحیح و اولیهٔ جمله، به شمارهٔ افلاک و سیارات اشاره شده است.

۲. در صفحهٔ ۲۱، در جملهٔ «روزگار را به الفاخت زر و پرداخت مال به أحسن‌الوجوه می‌گذاشت» کلمهٔ «الفاخت»، در بخش نوادر لغات، «اندوخته» معنا شده است؛ درحالی که در این جمله «الفاخت» مصدر مرخم است به‌معنای «اندوختن».

۳. در صفحهٔ ۱۰۲، در جملهٔ «بندی‌ای از زندان قالب او بیرون جست» کلمهٔ «بندی»، در بخش نوادر لغات، به‌معنی «تیز» آمده که نادرست است. معنای درست کلمه «اسیر» و «زندانی» است.

٤. در تعلیقات صفحهٔ ۱۲۷، بیت:

الا مـــوت یبـــاع فاشـــتریه　　فهـذا العـیش مـا لا خیـر فیـه

بدین صورت نارسا معنا شده است: «آگاه باش مرگ فروخته می‌شود. پس آن را بخر. این زندگی چیزی نیست که در آن خیری نیست». معنای درست و رسای بیت بدین شکل است: «آیا مرگ فروشی است تا من آن را خریدار باشم؛ چراکه در این زندگی اندک خیری نیست».

۵. در تعلیقات صفحهٔ ۱٤۷، در برابر دو کلمهٔ «زر یازده» و «زر آتشی» به‌معنای «زر خالص و زر ناب» علامت سؤال نهاده شده است. در جملهٔ «پس مثل از زر یازده زد» به گمان نگارنده شکل صحیح کلمهٔ «آزده» است که صورت دیگری از کلمهٔ «آژده» است. آژدن، آجدن، آجیدن، آجده‌کردن، آزدن، و آزیدن به‌معنای «برجستگی‌هایی بر روی جامه یا کف برون‌سوی گیوه و امثال آن، با نخ از پنبه یا با رشتهٔ سیم و زر دوختن زینت یا محکمی را» است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «آژده»). «به زر آزدن» یعنی «سیم‌اندود و زراندود و مُذهّب‌کردن» (همان). این کلمه بارها در *شاهنامه* آمده است که نمونه‌هایی از آن به این صورت است:

نهادنـــد ســـر ســـوی آتشـــکده　　بـــر آن کـــاخ و ایـــوان زر آژده

(فردوسی، ۱۳۷۹: ٦/ ۱٤۱)

یکی اسب رهوار زیر اندرش　　لگامی به زر آژده بر سرش

(همان: ۲/ ۱٤٥)

همه راه و بی‌راه گنبد زده　　جهان شد چو دیبا به زر آژده

(همان: ٥/ ۳٦۲)

برآورده در کند ز آتشکده　　همه زَند و استا به زر آژده

(همان: ٥/ ۲٤۸)

سوی خانه شد دختر دل‌شده　　رُخان معصفر به زر آژده

(همان: ۱/ ۱۹۱)

ترکیب فوق را به‌صورت «زری آزده» یا «زر آزده» می‌توان خواند، اما «زر آتشی» گویا همان زر سرخ است که گونهٔ مرغوب و معتبر زر بوده است:

لاله زرِ آتشی است ناسره‌اش در میان　　لاجرم آن قیمتش نیست به بازار گل

(سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۷۲٥)

صهبا گشاده‌آبی و زر بسته‌آتشی است　　من آب و آتش از زر و صهبا برآورم

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲٤٥)

٦. در صفحهٔ ۱٥۷ آمده است: «و ماه نو هرچند دست کَبچه کند، و البته مقتبس به کرم شب‌تاب نشود».

مصحح در بخش تعلیقات، کلمهٔ «کبچه» را بنا به شیوهٔ معهود خود، که به اولین معنای واژه در *لغت‌نامهٔ* دهخدا بسنده کرده است، به‌معنای «چوبی که بدان آرد و گندم بریان‌کرده را ... برهم زنند و بشورانند»، دانسته است و البته گمان ایشان خطاست. کلمهٔ «کبچه» صورت دیگر «کفچه» است. عبارت مذکور ترکیب کنایی است و درنظرگرفتن معنای یکی از اجزای عبارت نادرست است. لازم بود به معنای کنایی این ترکیب، که «به‌منظور گدایی دست درازکردن» است، اشاره می‌شد. به این شواهد بنگرید:

تا شکمی نان و دمی آب هست　　کفچه مکن بر سر هر کاسه دست

(نظامی، ۱۳۸۰: ۹٦)

دست کفچه مکن به پیش فلک　　که فلک کاسه‌ای‌ست خاک‌انبار

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۹۹)

گدای کوچهٔ عشق است چرخ ازرق‌پوش　　تو دست کفچه کنی پیش این گدای که چه

(صائب، ۱۳۷۰: ٦/ ۳۲۱۳)

۷. در تعلیقات صفحهٔ ۱۷۰، در توضیح کلمهٔ «شبابه» آمده است: «یکی از دوازده مقام (یا پردهٔ سرود) در موسیقی». با توجه به سیاق کلام، «... نزدیک گهوارهٔ ملک‌زاده ... سازهای مزامیر و چنگ و بربط و طنبور و رباب ... شاه‌نای و مشکک و نی عراق و شبابه و موسیقار و دیگر امثال و اشکال آن فرمودند تا بنواختند»، واضح است که شبابه به معنی مزمار و نی و آلت طرب است؛ نه مقام و دستگاه موسیقی.

۸. در تعلیقات صفحهٔ ۱۹۲، بیت عربی:

اری ذنب السرحان فی الجو ساطعا　　و هل ممکن ان الغزالت تطلع

بدین‌صورت ترجمه شده است: «دم گرگ را در آسمان درخشان می‌بینم. آیا ممکن است که آهوی طلوع کند؟» ترجمهٔ مزبور نادرست است. در *حدائق‌السحر*، ذیل فصل الایهام آمده است:

مسعود سعد گوید:

و لیل کان الشمس ضلت ممرها　　و لیس لها المشارق مرجع

نظرت الیه و الظلام کانه　　علی العین غربان من الجو وقع

فقلت لقلبی طال لیلی و لیس لی　　من الهم منجاه و فی الصبر مفزع

اری ذنب السرحان فی الجو ساطعا　　...

غرض از این قطعه بیت آخر است چه هرکه لفظ ذنب السرحان و غزاله بشنود حالی خاطرش به دم گرگ آهو بره شود و مراد ازین چیز دیگر است (رشید وطواط، ۱۳٦۲: ٤۱).

«ذنب السرحان» به‌معنای «صبح کاذب» و یکی از معانی «غزاله» خورشید است. با عنایت به این نکته، معنای درست بیت چنین است: «صبح کاذب را در آسمان پرتوافکن و تابان می‌بینم و آیا ممکن است که خورشید طالع شود؟». شاعر، با هنرمندی، تناسب و تقارنی بین دو کلمهٔ گرگ و آهو برقرار کرده است.

۹. در یادداشت صفحهٔ ۲۱۳، جملهٔ عربی «نعوذ بالله من القصت المعکوسه» به غلط «پناه بر

خدا از واژگونی کار» معنا شده است. جملهٔ مذکور در توصیف عروسی صاحب‌جمال و عفیف آورده شده است که از شدت عفاف «نسیم ... به بوی زلفش نرسیدی ... و ماه ... هیچ روزی نیز در رویش ندیده ... قامت چرخ از اشتیاق قد او دو تا گشته» (الثغری، ۱۳۵۲: ۲۱۳). در جملهٔ بعد از جملهٔ عربی آمده است: «و نیز ایشان [بزرگان] فرموده‌اند که اگر در زنان وفاداری و حق‌گزاری بودی ... مرد را واجب شدی که خاک پای ایشان در دیده کشیدی» (همان). معنای درست جمله این است: «پناه می‌برم به خدا از زلف شکسته [و ریخته بر دوش و پیشانی]». این معنا را به قرینهٔ جملاتی که در چند سطری پیش از این جمله، در وصف زن و جمال و فریبایی او، آمده است می‌توان یافت.

۱۰. در فهرست نوادر لغات و ترکیبات، کلمهٔ «خوشیدن» که در صفحات ۲۳٤ و ۲۵۱ به‌کار رفته «خشکیدن» معنا شده است: «مخلصْ دهان خود را بر جراحت دختر نهاد و زهری که در جوارح متلاشی و پراگنده شده بود بخوشید و بمکید» و «و بر فوات آن، ماه در چاه کرده می‌خوشیدند و بر ممات او، از دل و جان، می‌خروشیدند». «خوشیدن» می‌تواند صورت دیگری از «شخودن» و «شوخودن» به‌معنای «مجروح‌کردن به دندان و خراشیدن و ریش‌کردن به ناخن» باشد.

۱۱. در صفحهٔ ۲۷۷، مصراع دوم بیت:

اسمع حدیثی فانه عجب تضحک من شرحه و تنتخب

به‌غلط ضبط و اعراب‌گذاری شده و سپس ترجمه‌ای اشتباه از آن داده شده است. این بیت مطلع قصیده‌ای از حریری، صاحب *مقامات حریری*، است. صورت صحیح بیت چنین است:

اسمع حدیثی، فانه عجب یضحک من شرحه و ینتحب

معنای بیت: «داستان مرا بشنو، زیراکه داستانی شگفت‌انگیز است. از شرحش می‌خندند و می‌گریند» (حریری بصری، ۱۳۷۷: ۷۹).

۱۲. در صفحهٔ ۳۱۳، «کلفه» در بخش نوادر لغات «لک صورت» معنا شده که نادرست است. جمله‌ای که کلمهٔ مذکور در آن به‌کار رفته چنین است: «ماه تمام که ... البته کلفهٔ سیاه بر پیشانی دارد». به هریک از لکه‌هایی که روی ماه و خورشید دیده شود کلفه گفته می‌شود.

۱۳. در بخش نوادر لغات، مصحح در صفحهٔ ۳٤۳ در جملهٔ «باری به‌همه‌حال، با حزم و

احتیاط باید رفت و چپ و راست راه سره کرد» و در صفحهٔ ٤٩٠ در جملهٔ «و طریق صیانت و راه وقایت را سره می‌کرد» فعل «سره‌کردن» را به‌معنای «پاک و بی‌عیب کردن» ذکر کرده که خطاست. بی‌شک مصحح به حواشی استاد مینوی بر این ترکیب، در *کلیله و دمنه*، نظر داشته است. مینوی چنین آورده است: «از سیاق کلام برمی‌آید که به‌معنی راه پاک‌کردن، راه جست‌وجوکردن، به راه سرک‌کشیدن یا چیزی دیگر از این قبیل باشد» (منشی، ۱۳۸۲: ٢٦٧). معنایی که مصحح برای این ترکیب ذکر کرده است، موهم آن است که راه را تمیز می‌کرد و می‌رُفت، درحالی که واضح است این تعبیر به‌معنی سرک‌کشیدن و راه را جست‌وجوکردن است.

١٤. در یادداشت صفحهٔ ۳۵۲، در جملهٔ «شیری یا فیلی را در صحبت خود می‌بایست آورد و یا رخی و کرگدنی را همراه گردانید» کلمهٔ «رخ» سهواً «مرغ بزرگ‌جثهٔ معروف» معنا شده است. یکی از معانی «رخ» چهارپایی در هیئت شتر است و، به‌احتمال قریب، با توجه به سیاق کلام که از چهارپایان دیگری نظیر کرگدن، شیر، و فیل یاد شده است این معنا در جمله تناسب بیش‌تری دارد.

١٥. در صفحهٔ ٤٠٠، کلمهٔ «اذفر» در جملهٔ «جگر مشک اذفر در هوای آهوی او خون می‌شد»، در بخش نوادر لغات، «ناب و خالص» معنا شده است که چندان درست نمی‌نماید. «اذفر» در این جمله به‌معنای «تیزبو» مناسب‌تر است.

١٦. در صفحهٔ ٤٣٦، در جملهٔ «ایشان مدمن خمر بودند»، کلمهٔ «مدمن»، در بخش نوادر لغات، «فراوان» معنا شده است. یکی از معانی «مدمن»، به‌صورت منفرد، فراوان است، اما، در این جمله، ترکیب «مدمن خمر» مراد است که به‌معنای «معتاد به شرب شراب و دائم‌الخمر» است؛ چنان‌که در این بیت مولانا آمده است:

مدمن خمرم و مرا مستی باده کم مکن　　نازک و شیرخواره‌ام، دور مکن ز من لَبَن

(مولوی، ۱۳۷۸: ٤/ ۱۳۰)

١٧. در صفحهٔ ٤٨٨، در جملهٔ «از حِرفَتِ بَد، هر بار سر مرده‌ریگ را در دیگ کردی ...»، واژهٔ مرده‌ریگ، در بخش نوادر لغات، «میراث» معنا شده است. مینوی در تعلیقات *کلیله و دمنه* در حاشیهٔ بیت آورده است:

ماند چون پای مقعد اندر ریگ　　آن سر مرده‌ریگش اندر دیگ

آورده‌اند که این کلمه در اصل به‌معنای «میراث» بوده است، اما «بعداً در نعت یا صفت

اشیای سقط و بی‌بها ... استعمال شده است و از آن نوعی دشنام و اظهار نفرت اراده شده است» (منشی، ۱۳۸۲: ۲۸۹). استاد فروزانفر نیز در بیت:

ای بسا که زین بلای مرده‌ریگ گشته است اندر جهان او خردریگ

در توضیح کلمهٔ مرده‌ریگ آورده است: «این کلمه هرگاه به‌صورت وصف استعمال شود مفید معنی "نفرت و تحقیر" است. در [روستای] بشرویه "وامانده" می‌گویند و درست در همین مورد به‌کار می‌برند» (فروزانفر، بی‌تا: دفتر اول/ ٤٦٢). در جملهٔ مذکور نیز همین معنای «دشنام‌گونه» مراد است.

۱۸. در تعلیقات صفحهٔ ۵۱۵، بیت:

کدفینه الصیاد فیها مطعم والحتف فی اثنا ذاک المطعم

به‌صورتی نارسا معنا شده است: «به‌سان دفینهٔ صیاد که در آن خوراکی است، اما دام در همین خوراکی است».

بیت را می‌توان چنین معنا کرد: «مانند دام و تلهٔ پنهانی صیاد که در آن خوراکی است و حال آن‌که مرگ و نابودی در میانهٔ آن خوراکی است».

۱۹. در صفحهٔ ۵۱۸، «حکم‌اندازان، تیر موی‌شکاف را بر جگر کلنگان می‌زدند»، در بخش نوادر لغات، حکم به‌طور جداگانه «تیر» معنا شده است. ترکیب «حکم‌اندازی» «آن باشد که [تیر را] بدان جایگاه که بگویند بزند» (ارجانی، ۱۳٦۳: ۱۲۱–۱۲۲).

بنابراین، «حکم‌انداز» به‌معنی کسی است که تیر را دقیقاً به هدف می‌زند و خطایی در نشانه‌گیری ندارد. دادن معنای مستقل برای هریک از کلمات این ترکیب خطاست.

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله روشن شد که به‌رغم تلاش فراوانی که مصحح محترم کتاب برای شرح و تصحیح *جواهرالاسمار* یا *طوطی‌نامه* انجام داده است مواردی از دید وی دور مانده و احیاناً سهوی بر قلم ایشان رفته است. در مجموع ۳٤ مورد از متن و حواشی و تعلیقات کتاب نقد و بررسی شد و پیشنهادهایی برای اصلاح اشکالات موجود در کتاب مطرح شد. با مطالعهٔ این مقاله، بیش‌ازپیش درمی‌یابیم که بسیاری از مشکلات آثار منظوم و منثور فارسی را می‌توان به مدد دیگر آثار و متون فارسی حل کرد.

منابع

ارجانی، فرامرز بن خداداد (۱۳٦۳). *سمک عیار*، تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ٤، تهران: آگاه.

بابا افضل کاشانی، محمد بن حسن (۱۳٦۳). *دیوان*، تصحیح مصطفی فیضی، تهران: زوار.

الثغری، عمادالدین محمد (۱۳۵۲). *طوطی‌نامه*، تصحیح شمس‌الدین آل احمد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

جوینی، شمس‌الدین عطاملک (۱۳٦۷). *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، ۳ جلد، تهران: ارغوان.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳٦۲). *دیوان*، تصحیح پرویز ناتل خانلری، ۲ جلد، تهران: خوارزمی.

حریری بصری، قاسم بن علی بن محمد عثمان (۱۳۷۷ ق). *مقامات الحریری*، بیروت: دار صادر.

خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲). *دیوان*، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *امثال و حکم*، تهران: امیرکبیر.

رشید وطواط، محمد بن محمد (۱۳٦۲). *حدائق السحر فی دقایق الشعر*، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری ـ سنایی.

روشن، محمد (۱۳۵۳). «*طوطی‌نامه* یا *جواهرالاسمار*»، مجلهٔ *راهنمای کتاب*، ش ۱۷.

سعدالدین وراوینی (۱۳۷٦). *مرزبان‌نامه*، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۱). *بوستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

سلمان ساوجی، سلمان بن محمد (۱۳۸۲). *کلیات*، تصحیح عباسعلی وفایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

شمس قیس، محمد بن قیس (بی‌تا). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: کتاب‌فروشی تهران.

صائب، محمدعلی (۱۳۷۰). *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، ٦ جلد، تهران: علمی و فرهنگی.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۳). *گنجینهٔ سخن*، ج ۵، تهران: دانشگاه تهران.

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۸۱). *سندبادنامه*، تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی، تهران: میراث مکتوب.

عبید زاکانی (۱۹۹۹). *کلیات*، به اهتمام محمدجعفر محجوب، نیویورک: Bibliotheca Persica Press.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹). *شاهنامه*، به اهتمام عثمانوف، به کوشش سعید حمیدیان، ۹ جلد، تهران: قطره.

فروزانفر، بدیع‌الزمان (بی‌تا). *شرح مثنوی شریف*، جزء دوم از دفتر اول، تهران: زوار.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.

متنبی، احمد بن حسین (۱٤۲۸ ق). *دیوان المتنبی، وضعه عبدالرحمن البرقوقی*، بیروت: دارالکتاب العربی.

متینی، جلال (۱۳۵۲). *تفسیری بر عشری از قرآن مجید*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

محمد بن منور میهنی (۱۳٦٦). *اسرارالتوحید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ۲ جلد، تهران: آگاه.

مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۸). *کلیات شمس*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۰ جلد، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۹). *مثنوی*، تصحیح محمد استعلامی، ۷ جلد، تهران: سخن.

ناصر خسرو (۱۳۷۰). *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.

نسوی، محمد بن احمد (۱۳٦۵). *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.

نسوی، محمد بن احمد (۱۳۷۰). *نفثة المصدور*، تصحیح امیرحسن یزدگردی، تهران: ویراستار.

نصرالله منشی (۱۳۸۲). *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸). *خسرو و شیرین*، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۰). *مخزن‌الأسرار*، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
نیشابوری، ابراهیم بن منصور (۱۳۸۲). *قصص الانبیاء*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: علمی و فرهنگی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی